

تأثیر جبر و تفویض بر هدایت و ضلالت

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«من فروع الاختيار فى الافعال التكليفية اللا جبر و لا تفويض بل امر بين امرين
كما بحثنا بصورة موضوعية من فروع الاختيار أن الهداية و الضلالة ليس الا اختياراً و
الله سبحانه و تعالى لا يضل و لا يهدى الا باختيار المهتدى و باختيار من ضل من
قبل».

البته اين بحث را كه ما به طور موضوعى صحبت كرديم، موضوعات فرعيه
خاصه‌اى دارد كه از جمله باب هدایت و ضلال يا اهداء و اضلال است. هدایت و
ضلالت اولاً داراى ابعادى درونى و بيرونى است و ثانياً از نظر وادار كردن به هدایت
و ضلالت اين چنين است. «الفطرة التى فطر الله الناس عليها هى بطبيعة الحال
مهتدية و هادية. هداية العقلية المتبينة، هذه الفطرة الانسانية مزيدة و كذلك و
بأحرى شرعة الله سبحانه و تعالى التى أتضها رسل الله» اينها مراحل سه گانه هدایت
است. ضلالت از فطرت نيست، اگر فطرت محجوب باشد، به حساب حجاب، حاكم
غير فطرت خواهد بود. و از عقل هم نيست «انارة العقل محجوباً بطوع الهوى».
- مكسوفاً.

- هر دو درست است. «مکسوف بطوع الهوى». «العقلية الانسانية بما انها عقلية انسانية و لا سيما التي تتبنى الفطرة، طبعاً مهتدية و هادية الى الحق المراد الا اذا كانت انارة الحق مکسوفة بطوع الهوى. المرحلة الثالثة الشرعة الربانية، الشرعة الربانية بطبيعة الحال هي هادية الى مرادات الله سبحانه و تعالى ولكن اذا كانت [...] كيف؟» در شريعت خدا تحريف بشود، مثل شريعت تورات، مثل شريعت انجيل و مثل شريعتی که بر مبنای احاديث مختلفه متناقضه متضاده در اسلام هست که حق و باطل مخلوط است. اين گاه هدايت است و گاه ضلالت است، سرجمع می شود گفت تقريباً ضلالت است که نور مهتدی نیست.

ما راجع به مکلف تقسيم دومی می کنیم. «المکلف بين حالات الهداية و الضلالة في اربع مراحل، اربع حالات. [...] مهما قلّ قسمٌ أو كثر قسم آخر او عوان بينهما. الحالة الاولى و هي البسيطة جداً ان لا يريد الهدى و لا الضلالة». کاری به کاری ندارد، نه حق می خواهد نه باطل، نه شیطان می خواهد، هدف خوردن است، [...] اين نه حق می خواهد و نه باطل. «المرحلة الثانية يريد الضلالة ولكن لا ارادة حتمية انما يرجح الضلالة على الهدى لان الضلالة تمشي مع النفس الامارة بالسوء اكثر يريد الضلالة، ارادة بسيطة. المرحلة الثالثة: لا، يريد الضلالة ارادة قوية و لا لمن الناحية النفس الامارة بالسوء داخلياً و لا من ناحية الضلال الآخر» هر چه می کند به وسيله نفس، دو راه است، اختيار ضلالت می کند، حریت بهتر است از حق و ديگران هم اگر حرف های منحرف کننده می زنند، اين طور نیست که گوش ندهد، گوش می دهد، ولی حق را می فهمد.

«يريد الضلالة و لا يريد الهدى ولكنه يفهم الحق و يفهم الباطل، يميز الحق عن الباطل. المرحلة الرابعة، مرحلة الختم يعنى يصل الضال، الذي يريد الضلالة من داخل النفس الامارة بالسوء و من خارجها من المسموعات، من الكتابات، من الافعال، من الاقوال و من... يريد حتماً الضلالة ولكن يعرف الضلالة عن الهدى و الهدى عن الضلالة، كما يقول ربنا سبحانه و تعالى في آيات عدة». حق را می داند و باطل را هم می داند، وليکن عمداً دنبال باطل می رود. اين مرحله ثالثه است. در مرحله رابعه اين شدت پیدا می کند، همه هم او، همه فکر او، همه فعالیت او برای ضلالت بیشتر خودش است و اضلال بیشتر آخری، اين ختم است. «خَتَمَ اللّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ». سوره

بقره: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱ انذار فايده‌ای ندارد. انذار برای این است که به حق دعوت کند، او با حق مخالف است. اگر کسی با حق نه مخالف است نه موافق، انذار اثری ندارد، او با حق مخالف است. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ» جماعه خاصه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» * ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم». ختم است. آیات ختم متعدد داریم. «ختم على سمعه»^۲ محور ختم بر قلب است. قلب فرستنده است، چشم و گوش و حواس گیرنده است. «الْعُقُولُ أَيْمَةُ الْأَفْكَارِ وَ الْأَفْكَارُ أَيْمَةُ الْقُلُوبِ وَ الْقُلُوبُ أَيْمَةُ الْحَوَاسِّ وَ الْحَوَاسُّ أَيْمَةُ الْأَعْضَاءِ»^۳ وقتی که آن اصل ختم شد که قلب است، قلب که ختم شد، قلب که منفذ الی النور است و منفذ الی الحق است، قلب در که عمقش فطرت است که بعد هم عقل است، بعد هم حس سالم است که تمام اعضا و اجزای درونی و برونی گیرنده از قلب هستند سلماً و ایجاباً «ختم الله على قلوبهم» نتیجه: «و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة». آیات «غشاوة» مختلف است، بیشتر آیات ختم روی قلب است. یعنی حتماً روی قلب ختم است، غشاوة برای قلب نیست، ختم برای قلب است. ولكن غشاوة هم بر قلب است، هم بر سمع است، هم بر بصر است. عمده ختم بر قلب است.

«إذا ختم الله سبحانه و تعالى على قلب يقلبه عن التفهم عن التذکر عن الاسترشاد إلى الله سبحانه و تعالى» این ختم است. چیزی را که بخواهد بفهمد نمی‌فهمد، اصلاً باطل را حق می‌داند و حق را باطل می‌داند. کما اینکه در آیات متعدده‌ای این مطلب هست: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً»^۴ اخسر به قول مطلق. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»^۵ سلمان می‌کشد، می‌گوید کار خوبی است، خدا می‌خواهد. با درس قرآن معارضه می‌کند، این حوزه است! می‌خواهد مفسر قرآن را بکشد، شکم او را پاره کند! فکر می‌کند ثواب دارد. «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً» * «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ» این به خیال حق به بدترین باطل کشانده شده است. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

۱. بقره، آیه ۶.

۲. جائیه، آیه ۲۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۶.

۴. کهف، آیه ۱۰۳.

۵. همان، آیه ۱۰۴.

يُحْسِنُونَ صُنْعًا». امیرالمؤمنین برای این نهروانی‌ها ناراحت بود که این‌ها از طریق حق به سوی باطل رفتند. با علی دارند جنگ می‌کنند، با حجت قرآن، با حجت حق. قرآن را بر سر نی می‌کنند و قرآن ناطق را رها می‌کنند.

این مراحل چهارگانه ضلالت. خداوند متعال در همه نفی و اثبات‌های تکلیفی دخالت دارد، دخالتی که موجب جبر نیست، مخالف با اختیار نیست؛ چون صدور از اوست، سبب ما هستیم، صدور از او. «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۱ عندیت صدور است. ما مقدمات شر را ایجاد می‌کنیم و اگر خداوند نتیجه را صادر نکند، پس ما مجبوریم در ترک شر، در تمام مراحل اربعه.

- هم در ایجاب است، هم در سلب؟

- بله؛ رفتن به خیر، نرفتن به خیر، رفتن به شر، نرفتن به شر. چون در کل نفی و اثبات‌های مکلفین خداوند بیکار نیست «فی کل هذه المراحل الاربعة من الضلالة الاولى، الثانية، الثالثة، الرابعة، لله تعالى شغل، لله تعالى فعل، لله ایجاب، لله سلب» حتی در مرحله اولی، مرحله اولی چه بود؟ انسانی که مکلف می‌شود، نه حق می‌خواهد نه باطل، آن که نه حق می‌خواهد نه باطل، حق است یا باطل است؟ او باطل است. مکلف باید حق بخواهد، مکلف باید باطل را رفض کند و به طرف حق برود. «فالمكلف الذي لا يريد في حياته و لا حيويته لا حقاً و لا باطلاً و يعرف الحق عن الباطل و بامكانه يعرف الحق عن الباطل و يميز الحق عن الباطل هذا على باطل او على الحق؟ على باطل» این آدمی که وضعش این‌طور است، نه حق می‌خواهد، نه باطل، خدا هم او را همین‌طور نگه می‌دارد؛ نه حق و نه باطل.

- این واگذاشتن است.

- به این معنا واگذاشتن است. چون واگذاشتن هم فعل است، واگذاشتن سلب است، فعل است. نه اینکه خداوند بیکار است. آن که نه حق می‌خواهد و نه باطل می‌خواهد، این نه حق خواستن و نه باطل خواستن یک نیتی است، یک تصمیمی است. در این تصمیم تحققش به چیست؟ خداوند اراده کند، نه حق، نه باطل. «هو اراد أنه لا يكون على حق و لا يكون على باطل و هذه الارادة و هذه المشية تتحقق بما اراد هو ثم اراد الله سبحانه و تعالى تحقيقاً» چرا؟ چون توحید افعالی همین است دیگر، خداوند در هر فعل و ترکی دخالت دارد، منتها دخالت اجباری نیست، نه

۱. نساء، آیه ۷۸.

تفویض است، نه جبر است. «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۱ این مرحله اولی است.

مرحله ثانیه بالاتر است، ضلالت است. نه اینکه بگوید نه حق، نه باطل. باطل است، ضلالت، اصرار نیست. مرحله سوم: باطل می‌خواهد و اصرار است و در این مراحل ثلاث بین حق و باطل تمیز می‌دهد، حق را می‌فهمد، باطل را می‌فهمد، اما آنقدر اصرار و همت بر باطل دارد که در نتیجه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». این فقط «يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَوْمَ يُنْفَخُ الْغُيُوبَاتُ»^۲ نیست. «احیاناً يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَوْمَ يُنْفَخُ الْغُيُوبَاتُ» لا یؤیدهم فی الحق و لا یدفع من الباطل مثلاً، و لكن احیاناً فوق هذا لا یذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَوْمَ يُنْفَخُ الْغُيُوبَاتُ، بل ختم الله على قلوبهم أو يرسل الشياطين ليغووهم» «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسُّدًا لَهُمْ آزًا»^۳ یا امهال «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ» خدا راه را باز می‌کند، ولی آدمی که با عمد خودش، با عناد خودش با تمام قوا به طرف باطل می‌رود، خدا جاده باطل را هم [برای آنها] شوسه می‌کند. چرا؟ «جَزَاءً وَفَاقًا»^۴ «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»^۵ او تا یک حدی می‌داند، هنوز می‌فهمد حق است یا ظلمت است.

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا»^۶ به اصرار جحد می‌کند و انکار می‌کنند حق را «وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» می‌دانند حق چیست، می‌دانند باطل چیست. عمداً و عناداً به سوی باطل می‌روند. «ظُلْمًا وَ غُلُوبًا» آخرش چیست؟ ختم است، به گونه‌ای که این قلب انسانی که حق را از باطل تمیز می‌دهد، عقل انسانی، فطرت انسانی، حس انسانی که حق را از باطل تمیز می‌دهد و این مبدأ تکلیف است، این

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. اعراف، آیه ۱۸۶.

۳. مریم، آیه ۸۳.

۴. ابراهیم، آیات ۴۲ و ۴۳.

۵. نبأ، آیه ۲۶.

۶. صف، آیه ۵.

۷. نمل، آیه ۱۴.

حس را از او می‌گیرد. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» که چه؟ «اذا اراد أن يميّز بين الحق و الباطل لا يقدر، جزاءً وفاقاً» این بخش دوم است.

بخش سوم: «الآيات القدسية القرآنية على هذه الأربعة مراحل في الاضلال، هداية شيء آخر» برای اینکه لطف و احسان خداوند تا آنجایی که امکان دارد، خیلی زیاد است. سیء است، باشد. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا»^۱ این اقلّ تقدیر است. «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» اگر نبخشید، اگر غفرانی باشد، شفاعتی باشد، جبرانی باشد، مطلب دیگری است. آیات قرآنی این چند بخش است و این چند بخش در باب هدایت که معلوم است. «من اراد الهدى هداه الله على قدر ارادته و على قدر محاولته و على قدر ما يقدم بالوصول الى الحق» تصمیم بگیرد و پای آن بایستد. این طور نیست که اگر انسان یک درصد هدایت بخواهد، خدا صددرصد می‌کند، ده درصد می‌دهد، بیست درصد می‌دهد، بیشتر می‌دهد. «ولكن من اراد الضلالة الله تعالى يتماشى معه في الضلالة لا تماشياً تكوینياً» اختیاریه است. درصدی از فعل شر یا خیر اگر اختیاری باشد، این فعل اختیاری است. این را مفصل بحث کردیم و تکرار نمی‌کنیم.

«آیات اضلال على اقسام ثلاث: آیات تدل على أنه جماعة يضلون من عند انفسهم بأهوائهم» هوای نفس اینها را وادار می‌کند که به ضلالت. این دسته اول. «القسم الثاني آیات تدل على ان الضالين يضلون جماعة آخرين، الشيطان، شیطان الانس، شیطان الجن، و ما الى ذلك من ضلّال يضلونهم ولكن بأهوائهم» اگر دزد درونی نباشد، چه کسی می‌تواند از دزدی کند، وقتی درهای شما بسته است. اگر هوای نفس متوجه به خطر و شر و فساد باشد، آن وقت شیطان با او رفاقت می‌کند، آن شر را بیشتر می‌کند و تبلور می‌دهد. مرحله دوم: «الاضلال من برّه، المرحلة الاولى الاضلال من داخل» ترجیح هوای نفس بر خدا. مرحله دوم اضلال من خارج «شیاطین الجن و الانس مرئیین غیر مرئیین مدخلین فی قلوبنا غیر مدخلین الا فی ابصارنا و اسماعنا» این مرحله دوم. این هم یک دسته از آیات.

سوم: «الآيات التي تدل دلالة قاطعة واضحة على ان الله يضل من ضل. یرکز علی هذه الآيات» آیات اولی، آیات ثانیه، دو نوع آیه داریم. آن که گمراه می‌شود خود کرده است یا دیگران هم به او کمک کرده‌اند و این اختیار است. آیاتی که محور

۱. انعام، آیه ۱۶۰.

بحث امروز یا از امروز ماست، آن آیاتی است که خیلی در آن‌ها مشکل دارند، می‌گویند در قرآن شریف آمده «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۱ «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ»^۲ اینها را پیش می‌کشند. جواب: چند جواب داریم، «القرآن يفسر بعضه بعضاً» اگر این آیات ظهور داشت احياناً - که ندارد - بر اینکه خداوند اضلال می‌کند ضالین را، آیات دیگر «هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»^۳ «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» و غیره، جهات مختلف و دلالات گوناگون، این آیات دوم، آیات اول را معنا می‌کند.

- [سؤال]

- چرا؟ «الَّذِينَ اهْتَدَوْا»^۴ حساب دارد. دوم «الثانی جماعة كثيرة غزيرة وفيرة احياناً بجهلهم أو جهالتهم أو عنادهم يستدلون إلى آیات كانها تدل على خلاف الحق و يكتفون بهذا» بعضی این‌طورند، مثل حداد بیروتی و غیره کتاب‌هایی نوشتند که مملو از آیات قرآن است. صد مرتبه آیه را تکرار می‌کند و استدلال می‌کند بر اینکه قرآن کتاب وحی نیست، مستقل نیست، بلکه ترجمه‌ای از تورات و انجیل است. جوابش خود این آیه نیست، تمام آیات این‌طور است، تمام آیاتی که به آن آیات احياناً اهل ضلالت تمسک می‌کنند و دلالت برخلاف حق می‌کنند، خود آیه جواب می‌دهد، جای دورتری هم نمی‌رود، هرچند در جای دورتر هم هست. آیات دیگر جواب می‌دهد، ولی خود آیه جوابگوست. «و كل الآيات من الدرجة الثالثة التي تدل على أن الله تعالى يضل الآيات بانفسها تدل على أن الاضلال الرباني ليس الا كما يقول: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»» بر هر چهار مرحله: اول، نه هدایت می‌کند و نه ضلال، خدا کمک می‌کند. دوم، ضلال می‌خواهد خدا کمک می‌کند. سوم، جدیت دارد، کمک می‌کند. چهارم، خیلی بالا رفت، آن وقت «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» ما این پول را به تو دادیم که خرج کنی و بخوری. قحطی شد، نان کم شد، شخص خسیسی از گرسنگی در حال مرگ بود، استخاره کرد، خوب آمد که پول بدهد، نانی بخرد و بخورد! به نانوایی رفت، پول هم در دستش بود، ایستاد و ایستاد و عرق ریخت. [...]

۱. نحل، آیه ۹۳.

۲. اعراف، آیه ۱۵۵.

۳. بلد، آیه ۱۰.

۴. محمد، آیه ۱۷.

گفت: گریه کردی؟ من حاضرم بمیرم که تو نمیری! پول را باید از چنین شخصی گرفت، پول برای قیام است، برای زندگی است.

خداوند به ما عقل داده، قلب داده، فکر داده، حس داده، به ما انسان‌ها به عنوان انسانیت «حتی نصرف فطرنا عقولنا حواسنا فکرننا کل ما هبانا الله سبحانه و تعالی و هبانا ایاها حتی نسلک فی سبیل ربنا سبحانه و تعالی علی قدر ما نقدّم، فإذا ضیعنا و ضیعنا و ضیعنا عمداً و علماً» این قلبی که باید مهبط نور باشد، تماماً ظلمت است. این فطرتی که باید حق را تشخیص بدهد، تماماً غشاوت است. این زبانی که باید گویای حق باشد، تماماً باطل است، گوشی که باید حق را بشنود یا باطل را هم بشنود، اما حق را ترجیح دهد، تماماً باطل. این گوش را از او می‌گیرند، البته گوش انسانی را و آلاً گوش خر بسیار بزرگ است، از دور هم می‌شنود! مگر خر صدا نمی‌شنود؟ «حمار یسمع ولكن لا يفهم كذلك الله تعالی يجعل جماعة من هولاء الحمر المستنفرة بصورة الانسان» به قول امیرالمؤمنین: «وَجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْأَدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ»^۱ این دلی که برای اینکه دلدادۀ به حق باشد و راه‌ها را مقرر کرده است درونی و برونی، اگر این دل، گل شد، اگر فقط انباشته از خرافات و شهوات شد، خود خدا جلوی او را می‌گیرد که دیگر نفهمد. این جزاء وفاق است.

آیات مقدساتی که دلالت می‌کند بر اینکه ضلالت از خود یا دیگری است ۳۵ آیه است. «خمسة و ثلاثین آية فی الذکر الحکیم تدل دلالة واضحة علی أن الضلالة من قبل انفسنا داخلية أو خارجية ثم ثلاثون آية تدل علی أن الله یضل». معنای این آیات دوم را هم در خود آیه می‌فهمیم، هم آن‌ها معنا می‌کنند. هم آن ۳۵ آیه که می‌گوید ضلالت از ماست در بُعد اول، در بعد دوم، در بعد سوم و... از ماست، آیات دوم هم معنا می‌کند که هم از خداست، هم از شماست. برای اینکه این اختیار محفوظ بماند و مرحله دوم، آیات ضلالت. من برای همه این‌ها اشاره گذاشتم. آقایان! در قرآن تفتیش بفرمایید، بگردید، جدیت کنید و باطناً هم ناراحت نشوید اگر به شما بد می‌گویند و فحش می‌دهند. یکی از برادران در یک شهری حوزه علمیه قرآن تأسیس کرده بود و بیشتر از یک سال هم آنجا بود. بعد امام جمعه با او مخالفت کرد و دادگاه بردند و زندان بردند... حرف‌هایش با حرف‌های حوزه سازگار نبود، قرآنی بود.

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۵۴.

به قرآن استدلال می‌کرد، مطالب قرآنی هم [...] آمده بود، گفتم: ناراحت نباش، سر امام حسین را هم ببرند خوشحال است، سر یزید را هم ببرد، خوشحال است. «قاتلاً و مقتولاً».

«اذا تسلك سبيل الحق اذا قتلت انت على حق اذيت واجباً، اذا قتلت اذيت [...]» از نظر باطن فرقی ندارد. من حساب می‌کنم سر امام حسین را که می‌بریدند، از پشت هم مشکل‌تر است، ایشان از ته دل می‌خندیده، در بُعد اینکه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۱ پیغمبر بزرگوار ابراهیمش فوت کرد، اشک می‌ریخت، اما قلبش طوری نبود که بر خلاف رضای حق باشد. جهت بشری محفوظ است، ولی جهت الهی هم محفوظ است. امام حسین درد می‌کشید، ولی آن درد لذت داشت. آقای خمینی گفت یک سیلی محکم در زندان اوین به من زدند، حظ کردم! برای خدا بود دیگر. اشتباهات هم همه دارند، امام حسین که اشتباه ندارند. در راه خدا آدم را گاز بگیرند، فحش بدهند، بیرون کنند، کتک بزنند، گرسنه باشد. چهار سال در شعب ابی‌طالب باشد، بعد فرار کند. بعد او را مسخره کنند که دیوانه‌ای، کاهنی، ساحری، سواد نداری... مطلبی نیست. اگر ما واصل به حق هستیم و تشخیص دادیم که خدا را نمی‌بینیم، کتاب خدا را که می‌بینیم، بنابراین مطلبی نیست.

سی آیه داریم؛ آیات ضلالت. این آیات ضلالت به خودی خود دلالت دارد بر اینکه حق سبحانه و تعالی دخالت در ضلالت دارد در بُعد اول، در بعد دوم، در بعد سوم، در بعد چهارم. دخالت دارد، منتها تا آنجایی که می‌شود نمی‌کند، ولی در هدایت بالاتر است. هر قدر هم شما را اذیت کردند، در قرآن زیاد کار کنید. من این را از باب «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۲ عرض کنم. ده سال اول انقلاب شب و روز جهال ما را بمباران کردند، اما در ده سال ۲۵ جلد تفسیر فرقان را نوشتم، معنای این چیست؟ «خمسة و عشرين مجلد من ثلاثين جزء من تفسیر القرآن خلال عشر سنين» ولی چطور نوشتم؟ فکرم قوی‌تر، قلمم قوی‌تر، فهمم قوی‌تر، چرا؟ از این طرف اذیت می‌کردند، از آن طرف التجاء به حق بیشتر بود و مواضع هم مواضعی بود که مناسب با جریانات بود. این غلط است که مرا اذیت کردند، پس بروم بخوابم! خیر، اگر پنجاه دزد آمدند، باید زور پنجاه نفر را نشان بدهی، ده تا آمدند، ده تا، یکی آمد یکی.

۱. آل عمران، ۹۲.

۲. ضحی، آیه ۱۱.

هر قدر دزد بیشتر است، می‌خواهد به ناموس و مال و جان شما صدمه بزند، شما بیشتر اظهار قدرت می‌کنید، بیشتر قدرتان ظاهر می‌شود و تبلور پیدا می‌کند. من ضعیف در زمان شاه یک سیلی به سرهنگی زدم، خوابید زمین، داشت می‌مرد. با اینکه قدرت هم نداشتم، سیلی محکمی به صورت او زدم. تو بر خلاف حق فریاد می‌کنی.

یک نفر در لبنان در جباع الحلاوه شهید ثانی عرق می‌خورد، بعد گفت: «شیخنا! تشریب عرق؟» یکی از پسرهای مرحوم آقای خوئی هم آنجا بود. ایشان گفت: توجه فرمودید چه گفت؟ گفتم: نه. گفت: شیخ ما عرق می‌خوری؟ جلوی مردم. جلو رفتم و گفتم: چه گفتی؟ گفت شیخنا تشریب عرق؟ چنان سیلی به او زدم که خوابید زمین و دیگر بلند نشد. بعد از مدتی کم‌کم بلند شد. بعد گفتند یکی از افسران خیلی عالی‌رتبه بوده که شما تنبیهش کردید. در کل لبنان پیچید. من که قدرتی ندارم، هر قدر انسان حق را حق بداند و هر قدر باطل را باطل بداند، چوب او احیاناً کار ضدهوایی را می‌کند. هر قدر ما را در پیوستن با قرآن شریف و معارف این کتاب مجید که مظلوم‌ترین کتاب‌های آسمانی و زمینی است در طول تاریخ، حتی در طول تاریخ نسناس‌ها، خدا نسناس‌ها را منقرض کرد. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» آنها تکلیف داشتند، اگر تکلیف نداشتند که خدا آنها را از بین نمی‌برد. در طول تاریخ ناس و نسناس مظلوم‌تر از قرآن کتابی آسمانی و زمینی وجود ندارد که ما شرع‌مداران لگد می‌زنیم به این قرآن، ما شرع‌مداران مسخره می‌کنیم قرآن را. لعنت بر ما که مسخره کنیم، ما که نیستیم، آن‌هایی که با عمامه و ریش و تشکیلات و... می‌گویند قرآن می‌خوانی؟ قاری قرآن هستی. قول فلانی را نقل کن، چرا قرآن خوانی؟ سی‌آیه در قرآن شریف در این جریان سوم وجود دارد. سورة البقرة، الآیة السادسة والعشرون: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» «كفروا» به چه؟ خودشان «كفروا» «لا كفرهم ربهم، لا اكفرهم ربهم» «كفروا» خودشان. می‌گوییم زید آمد، یعنی آمد، نه اینکه او را آوردند، اگر او را آوردند که دیگر «آمد» نیست. اگر زید را به زور آوردند، یعنی آمد؟ یعنی او را آوردند. «جاؤا به، ما أنه جاء».

۱. بقره، آیه ۳۰.

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ». «و ربنلا لا يضل من يهدي و لا يضل من يهتدي، يضل الفاسق، فسق اولاً ثم الله تعالى أضله» پس به حساب فسق است، گتره‌ای نیست. «فسقت، خرج عن طور العبودية» به آن مقداری که از طور عبودیت خارج شد و از مقتضای عبودیت خارج شد به آن مقدار «يُضِلُّ» کمک می‌کنیم. مرحله اولی، مرحله ثانیه مرحله ثالثه، مرحله رابعه «وَمَا يُضِلُّ» این حصر است یا نه؟ «الله تعالى لا يضل الا الذي فسق قبل عن يضلته ربه» پس حساب دارد، اصدار از حق است، ولی سبب از کسی است که راه باطل را رفته است. این آیه بمفردها کافی است که بر این مطلب دلالت کند که خداوند که اضلال می‌کند بی‌جهت نیست، خود طرف به سوی ضلال رفته یا خدا باید جلوی او را بگیرد یا رها کند یا کمک کند. از سه حال که خارج نیست. «الذي يمشى سبيل الضلال إما ان الله تعالى يمنعه تكويناً عن الضلال، هذا تسيير بترك الشرع خلاف الاختيار، و اما يدفعه الى الضلال، نعم يدفعه الى الضلال قدر ما ينتفع هو بنفسيته الى الضلال» خداوند در هر کاری دخالت دارد. «و اما يورده في الضلال بأن يختم على قلبه» این راه کج را می‌رود و حساب می‌کند راست است، اصلاً بین کج و راست تمیز نمی‌دهد، حق و باطل را از هم تمیز نمی‌دهد. «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ أَنْ فَاسِقُهَاي بِالْأَيِّ بِالْأَيِّ، الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» از این بیشتر می‌خواهید؟

- [سؤال]

- این حرف کفار است، کفار می‌گویند «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» این چه مثلی است که خدا می‌زند؟ چون مثلی که خدا می‌زند، آیه‌ای که خدا می‌آورد، دعوتی که می‌کند، باید همه را هدایت کند. اینها اشکال داشتند «يستشكولون على الرب سبحانه و تعالى لماذا يمثّلها «مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ» مثلاً بعوضة من الله تعالى؟ «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» دو کثیر مقابل هم است، جواب:

نمی‌گوید «ما نضل» «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» کسی که خرده‌شیشه دارد، او
گمراه‌تر می‌شود. «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»^۱

- این «يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» هم قول فساق است؟

- بله، ولی این تصدیق می‌شود. این «يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» هم قول فساق است، ولی
تصدیق شده است. بله، خداوند هدایت می‌کند با مثل بعوضه. این قول کفار را قبول
دارد، ولكن راجع به اضلال که «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا» که خداوند عده‌ای را اضلال می‌کند،
ولی این می‌گوید: خیر «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» «کما یهدی به المومنین یهدی
لایمانه و یضل لفسقه» بی‌جهت نیست، روی حساب است.

- [سؤال]

- بله، قبلاً هم فرمود، قضیه کفار را قبلاً ذکر فرمود که به ادله محفوف است.
- فرمودید خداوند به اضلال کمک می‌کند، یعنی دخالت دارد؟ این اعانت بر اثم
می‌شود.

- جواب شما را چندمرتبه دادم. اعانت بر اثم است، اگر ما به کسی در گناه کمک
کنیم.

- [سؤال]

- آیا می‌شود خداوند هیچ فاعلیتی در فعل کسی نداشته باشد؟ نمی‌شود. توحید
افعالی یعنی فاعلیت دارد. منتها فاعلیتی که خداوند دارد، فاعلیت عادلانه است،
فاضلانه است. در هدایت فاضلانه است، در ضلالت عادلانه است. یعنی اگر خدا
جلوی این شخص را بگیرد یا کاری نکند، نمی‌تواند کاری بکند. آدمی که می‌خواهد
کار فاسد بکند، یا خدا هیچ کاری ندارد، این غلط است. خلاف توحید افعالی است
که بحث کردیم. یا خدا کاری دارد، اینکه کاری دارد، یا جلوی ضلالت را سفت
بگیرد، تکلیف را رفع کند یا جلوی ضلالت را رها کند، رها کند به فعل، رها کند به
فعل یا مرحله اولی یا ثانیه یا ثالثه یا رابعه، این «جَزَاءً وَفَاقًا» است. اما اگر کسی به
شراب‌درست‌کن کمک کند، این «جَزَاءً وَفَاقًا» نیست، هر دو عصیان می‌کنند. اما
خداوند به عنوان مُجَازِی و به عنوان مَكْلَف، اگر که هیچ اثری به عنوان جزء اخیر

۱. صف، آیه ۵.

علت تامه که اگر او نباشد، این فعل حاصل نمی‌شود، اینجا واجب است عدالت تحقق یابد.

-

- [سؤال]

- هم در دنیاست و هم در آخرت «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» در کجا؟ در دنیا و آخرت.

- [سؤال]

- «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» در دنیاست یا آخرت؟ در دنیا. شما مثال می‌زنید، مثال به درد ما نمی‌خورد. ما حق مطلب را بحث می‌کنیم، مثال برای تبیین است. حق مطلب این است که اگر خداوند جلوی این فرد را بگیرد تکویناً که به سمت ضلالت نرود، این اجبار بر ترک شرع است. اگر بی‌خود او را به سمت شر هل بدهد، این ظلم است. اگر همان مقدار که او شر می‌خواهد، خدا هم... کمک نمی‌گوییم، لفظ کمک غلط است، خدا که شریک نیست. خداوند شر را اصدار می‌کند، منتها اگر کسی چاقو را گذاشته و می‌برد و می‌برد، اگر خدا نخواهد، نمی‌میرد. ولیکن این می‌خواهد بکشد، پس اگر اراده خداوند بیاید برای کشته شدن، این کمک نیست، بلکه این تحقق بخشیدن به اختیار است. تحقق بخشیدن به اختیار شر، این مقتضای اختیار در حال تکلیف است. کمک تعبیر غلطی است.

سوره نساء، آیه ۸۸: «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» «لماذا اركس ربنا المنافقين؟ بما كسبوا، في الدنيا» همین‌جا، آنها را تنبیه می‌کند به آنچه کرده‌اند. ولی خود منافق نمی‌تواند خود را تنبیه کند، باید اصدار از حق باشد. «وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؟» «أَضَلَّ اللَّهُ؟» «أركسهم» است. چرا؟ چون منافق اند و نفاق از کفر بدتر است. نفاقی که از روی علم و از روی عمد است، این از کفر بدتر است. «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ» اصولاً اهداء و اضلال به معنای واقع فقط فعل خدا است. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۱ دلالت که نیست. دلالت و لفظ و عمل و نشان دادن و اینها نیست. ممکن است

۱. قصص، آیه ۵۶.

ظاهریاً» گاه اینجا می‌رود، گاه آنجا. گاه مسجد می‌رود، گاه میخانه، گاه با کفار است، گاه با مسلمانان. «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا» تماماً، «وَلَا إِلَى هُوَ لَا» تماماً، نه صددرصد با مؤمنین، نه صددرصد با کفار. اگر مؤمن است، صددرصد با مؤمنین است، اگر کافر است، صددرصد با کفار است. درصد کرده، این درصد هم درصد برونی است، درصد درونی نیست. از درون که صددرصد با کفار است و بدتر از کفار. «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَلَا إِلَى هُوَ لَا وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً» «متی یضلل؟ یضلل بعد ما نافقوا باختیارهم» اینها به اختیار خودشان راه بیراهه نفاق را طی می‌کنند و خداوند هم به آنها جزاء می‌دهد. جزای فعلی، اگر بخواهد جزای اخروی بدهد که همین‌جا نابودشان می‌کند. جزاء دنیوی مختلف است، مثل کسانی که خداوند به آنها مهلت می‌دهد. فرعون مهلت داشت، به رفقای فرعون مهلت می‌دهد، مهلت در ظلم. این مهلت برای چیست؟ برای چند بُعد است. یک بُعد این است که هرچه از بدی دارد، ظاهر بشود، دیگر چیزی نماند.

سورة الانعام، الآیة التاسعة و الثلاثون: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ» «كذبوا یعنی «حملهم ربهم علی تكذیب؟ لا، كذبوا هم، انفسهم» خودشان تكذیب کردند با مرض‌های درونی و برونی، وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ» «فی الظلمات یعنی فی ظلمات عن الحق، مستورون عن الحق» هر چه هم چراغ روشن کند، هر چه هم نورافکن بیندازد. قلب در تاریکی است، چشم در تاریکی است از رؤیت انسانی، زبان در تاریکی است از تکلم انسانی، گوش در تاریکی است از شنیدن انسانی. «فِي الظُّلُمَاتِ» زندگی آنها ظلمات است. «ظلمات انسانیة ظلمات دركاً للحق ظلمات بُعداً عن الباطل» این‌ها همه ظلمات است. «مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلِّهِ» «من يشأ الله ضلاله، يضلله، من هذا الذي يشأ الله تعالى ضلاله؟ الذي هو أضل في نفسه» مقدمه را خودش آورد، حال خدا رهایش کند؟ همان چند بُعدی که عرض کردم. «وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» «و لا يشاء اضلال احد الا اذا اراد الضلال و عمل بالضلال» هدایت بالاتر است. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَاكُمْ».

سورة الأنعام، الآیة مائة و خمسة و عشرين: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» اصولاً کسی که مسلمان است، صدرش منشرح است.

- [سؤال]

- معلوم است که از آنها نیست، دو یشاء است، دو یشاء متقابل است.

- [سؤال]

- نشده باشد، قاعده کلی را می‌گویند. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ

لِلْإِسْلَامِ» «من الذي يشرح ربنا سبحانه و تعالی صدره للاسلام؟ من هو مسلم بالفعل

او يريد أن يسلم» اگر نه اراده اسلام دارد، نه کفر، چرا «یشرح»؟